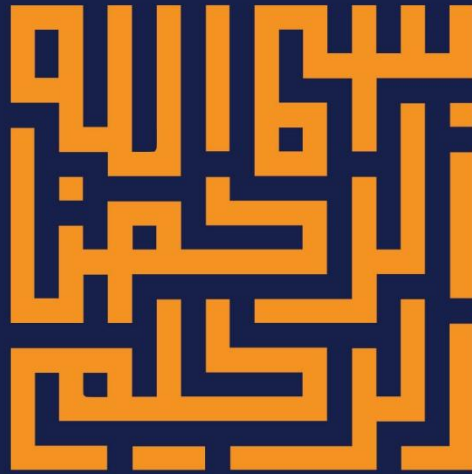




عنوان جلسه:

تحولات ایران از هشتاد و هشت تا کنون



مِتَد

(مرکز توسعه دانش مسئله محوری)

www.Mtod.ir



طرحی از جلسه: در این جلسه، مسئله جنگ و مقوله هستی‌شناسی «جنگ تحمیلی دوم و سوم» و سیر تحولات پرفرازونشیب ایران و محور مقاومت در مواجهه با جنگ همه‌جانبه استکبار جهانی مورد واکاوی عمیق قرار می‌گیرد. این میحث با مروری بر رویدادهای کلیدی از وقایع سال ۱۳۸۸ تا چالش‌های اقتصادی دهه نود آغاز می‌شود و با تحلیل پیامدهای راهبردی ترور رهبران مقاومت و مقامات ارشد نظام - از شهادت سردار سلیمانی تا حوادث تلخ سال‌های ۱۴۰۳ و ۱۴۰۴ - ابعاد پیچیده نبرد شناختی و میدانی دشمن به تصویر کشیده می‌شود. در ادامه، ضمن بررسی خطاهای محاسباتی در عرصه‌های دیپلماسی و سیاست داخلی، بر این نکته تأکید می‌گردد که مقاومت در جنگ‌های دوازده‌روزه و نبرد رمضان، بازتابی از تاب‌آوری بی‌نظیر و بعثت اجتماعی ملت ایران بوده است. در نهایت، راهکار برون‌رفت از این بحران‌های وجودی و رسیدن به ثبات در دوران پساجنگ، در گرو یک انقلاب نهادی و ساختاری، بهره‌گیری هوشمندانه از علوم شناختی و فناوری‌های نوین، پرهیز از اختلافات مغرب‌جناحی و تکیه بر انسجام ملی برای خنثی‌سازی نفوذ دشمن و تداوم مسیر مقاومت دانسته می‌شود.

جایگاه راهبردی غرب آسیا و طمع قدرت‌های استکباری

منطقه غرب آسیا، متشکل از کشورهایی همچون عراق، ایران، افغانستان، پاکستان، ترکیه، سوریه و کشورهای عربی، منطقه‌ای بسیار ویژه و منحصر به فرد است که به‌طور طبیعی برای کشورهای استعمارگر و استکباری، از جمله ایالات متحده، طمع‌برانگیز و جذابیت‌آفرین می‌باشد. این منطقه از جهت دارا بودن منابع غنی انرژی، موقعیت سوق‌الجیشی و کریدورهای تجاری، همواره کانون توجه قدرت‌های بزرگ جهانی بوده است.

هستی‌شناسی جنگ تحمیلی دوم و سوم در گذر زمان

برای پرداختن به موضوع جنگ دوم و سوم تحمیلی، ابتدا باید به مقوله هستی‌شناسی این جنگ پرداخته شود؛ اینکه پس از انقلاب اسلامی و پس از گذشت قریب به پنجاه سال از عمر حکومت اسلامی و نظام مقدس جمهوری اسلامی، تحولات به چه صورتی پیش رفت و مواجهه با دشمن اصلی (آمریکا از جهت نگاه تمدنی و رژیم غاصب صهیونیستی در چارچوب جنگ وجودی) در خط زمان چگونه پدیدار شد و به نقطه کنونی رسید.

اگر بخواهیم برشی از دهه‌های اخیر را مرور کنیم، هرچند مباحث بسیاری قابل طرح است، اما بهتر است از سال ۱۳۸۸ آغاز شود. در آن سال، مشارکت سیاسی بالای هشتاد درصد در انتخابات ریاست‌جمهوری به ثبت رسید که به نوعی یک رفتارندوم آشکار یا نیمه‌آشکار محسوب می‌شد و پیام عمیقی به دنیا و دشمنان مخابره کرد. این مشارکت بی‌نظیر، نشان‌دهنده اعتماد عمومی به نظام و پایبندی مردم به آرمان‌های انقلاب بود.

در ادامه، طراحی‌های دشمن در این پنجاه سال، همواره با سه رویکرد سخت، نیمه‌سخت و نرم برای سرنگونی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی تدارک دیده شده بود. تا سال ۱۳۸۸، این طراحی‌ها کماکان ادامه داشت و در همان سالی که انتخابات با مشارکت بالای هشتاد درصد برگزار شد و رکوردی بی‌سابقه ثبت گردید، دشمن نیز در ادامه طراحی‌های خود، انقلاب رنگین و انقلاب مخملی را به کار گرفت و وقایع سال ۱۳۸۸ را رقم زد. این رویداد، شیرینی و حلاوت آن مشارکت تاریخی را در کام مردم، جریان انقلابی، کارگزاران دلسوز نظام و به‌ویژه رهبر شهید انقلاب تلخ کرد.



هنگامی که از سال ۱۳۸۸ در خط زمان نگاه می‌شود، مشاهده می‌گردد که مجموعه‌ای از عوامل داخلی و در کنار آن، تلاش‌ها و طراحی‌های دشمن، دست به دست هم دادند تا در فرصت‌های مختلف، بهانه‌هایی برای دشمن فراهم آید و این امکان برای او ایجاد شود که یا ضربه نهایی را وارد کند، یا حداقل شک و ابهام و ناامیدی را در میان قشر امیدوار جامعه، به‌ویژه نسل جوان، ایجاد نماید. از سوی دیگر، این فرصت‌ها، امیدی واهی برای معاندان داخلی و خارجی به وجود آورد که گمان کنند کار جمهوری اسلامی به پایان رسیده است. به همین دلیل، در این سال‌ها مشاهده شد که دشمنان به‌صورت مستمر زمان مشخصی را برای پایان کار جمهوری اسلامی تعیین می‌کردند و اعلام می‌داشتند که نهایتاً تا چند ماه دیگر، آنچه به دنبال آن هستند، رقم خواهد خورد.

سال ۱۳۸۸: انتخابات و پیامدهای پس از آن

سال ۱۳۸۸، سال برگزاری انتخاباتی بود که به دوره دوم ریاست‌جمهوری دولت آقای احمدی‌نژاد انجامید. پس از آن، وقایع و فتنه‌های ۸۸ و نقش‌آفرینی جریان‌های اصلاح‌طلب و کارگزاران، فضای سیاسی کشور را تحت تأثیر قرار داد. در آن مقطع، دولت در حال خدمت، با وجود خدمات ارزشمندی که در حوزه سرمایه‌اجتماعی و تاب‌آوری اجتماعی به جا گذاشته و بسیاری از عقب‌ماندگی‌های اقتصادی و معیشتی دهه‌های گذشته را جبران کرده بود، متأسفانه پس از انتخابات، درگیر موضوع فرعی جریان انحرافی شد؛ موضوعی که برخی جریان‌های داخلی به آن دامن زدند و رهبر انقلاب نیز نسبت به اصلی‌فرعی کردن مسائل هشدار دادند.

از سوی دیگر، موضوع مذاکرات هسته‌ای در همان دوران، توسط آقای جلیلی (به عنوان دبیر شورای عالی امنیت ملی در دوره دوم ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد) پیگیری می‌شد. دشمن نیز نسبت به این مذاکرات، امیدهایی پیدا کرده بود؛ هرچند که این مذاکرات از دوره‌های پیشین (دولت آقای خاتمی) نیز ادامه داشت و اقتصاد کشور را تحت‌الشعاع قرار داده بود. تا اینکه سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۲، با فرازونشیب‌های متعدد، تنش‌ها و حاشیه‌هایی که در مجلس، دولت و سایر نهادها ایجاد می‌شد، مردم را دچار دلزدگی و ناراحتی کرد و دشمن نیز همواره در کمین بود. جریان غرب‌گرا و جریانی که بر ضرورت اصلاحات بنیادین در نظام تأکید داشت، از این فرصت‌ها بهره‌برداری کرده و برای پیروزی در انتخابات ۱۳۹۲، عملیات‌های شناختی، ادراکی و رسانه‌ای گسترده‌ای را به کار گرفت تا جامعه را تخریب کرده و پالس‌های اختلاف و ناکارآمدی را به مردم منتقل کند. این فضا، زمینه‌ساز دلسردی و دلزدگی مردم از عملکرد کارگزاران شد و رهبری نیز مکرراً به جریان‌های دو طرف تذکر داده و شاخص‌های انقلابی‌گری را مطرح می‌فرمودند.

انتخابات ۱۳۹۲ و تشکیل دولت تدبیر و امید

در سال ۱۳۹۲، انتخابات برگزار شد و دولت آقای روحانی (دولت یازدهم و دوازدهم) به قدرت رسید. با روی کار آمدن این دولت، مجدداً بحث امید به آمریکا، مذاکرات، تعلیق‌ها و توافق‌ها در قالب برجام مطرح شد که به تعبیر رهبر شهید انقلاب، این هشت سال به «دهه عقب‌ماندگی اقتصادی» بدل گشت.

اقتصاد، به عنوان یکی از ارکان اصلی جنگ ترکیبی (که رهبر انقلاب در سال ۱۴۰۰ به آن اشاره فرمودند)، نقش کلیدی در تاب‌آوری اجتماعی، امید و ادراک عمومی ایفا می‌کند. متأسفانه در این دهه، دولت آقای روحانی نتوانست نیازهای اجرایی کشور را در حوزه‌های مختلف به‌درستی تأمین کند. مردم در آن مقطع، افزایش بی‌سابقه قیمت دلار، بورس، سکه، ارز، مسکن و سایر



شاخص‌های اقتصادی را مشاهده می‌کردند که آن‌ها را مستأصل و ناامید ساخته بود. همه این شرایط، زمینه‌ای شد تا مردم دچار این خطا شوند که جمهوری اسلامی ناکارآمد شده و قادر به حل مشکلات نیست و هرچه زمان می‌گذرد، وضعیت بحرانی‌تر خواهد شد.

سرمایه اجتماعی و نقش قوای سه‌گانه

سرمایه اجتماعی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های پایداری نظام، از سوی قوای سه‌گانه (مقننه، مجریه و قضائیه) نیازمند توجه جدی و ایفای نقش متناسب بود. هر یک از این قوا باید سهم خود را در حفظ و ارتقای این سرمایه ادا می‌کردند، اما متأسفانه در عمل، این مهم به‌خوبی محقق نشد.

تا اینکه اواخر دهه نود، موضوع تحولات سوریه مطرح شد و آمریکا و اسرائیل تلاش کردند از طریق گروه‌های نیابتی و داعش، سناریوی قطع ارتباط جمهوری اسلامی با محور مقاومت را رقم بزنند. اما جمهوری اسلامی با فعال‌سازی ظرفیت‌های خود در سوریه، توانست نظام بشار اسد را حفظ کند و الحمدلله پایان داعش رقم خورد.

سال ۱۳۹۸؛ ترور شهید سلیمانی و نقطه عطف جنگ تحمیلی دوم و سوم

تا سال ۱۳۹۸، شرایط به‌گونه‌ای پیش رفت که آمریکا و اسرائیل به این جمع‌بندی رسیدند که مانعی بزرگ بر سر راه اهداف خود در محور مقاومت و کشورهای اسلامی وجود دارد که نقش مؤثر و فعالی ایفا می‌کند. هر سناریویی که در سال‌های مختلف در این کشور پیاده شده بود، با شکست مواجه شده بود؛ چراکه اگر پیروز می‌شد، مرز امنیتی ایران کیلومترها دورتر از مرز جغرافیایی قرار می‌گرفت. به همین دلیل، در سال ۱۳۹۸، **ترور شهید سلیمانی** انجام شد. بارها ترامپ به این عملیات اشاره کرده و بر نقش و تأثیر سردار سلیمانی در دفاع، مقابله و مواجهه با جریان استکبار و جریان خودبرتربین و نژادپرست صهیونیستی تأکید نموده است.

پس از سال ۱۳۸۸، کشور می‌توانست روند صعودی و اوج خود را ادامه دهد، اما از آن سال به بعد، در حوزه اقتصادی و در فضای **جنگ ترکیبی**، درگیر چالش‌های سیاست داخلی و سیاست خارجی شد. از سوی دیگر، درگیر جبهه مقاومت گردید تا اینکه در سال ۱۳۹۸، با شهادت شهید سلیمانی، این مسائل بسیار جدی شد و می‌توان شهادت ایشان را **نقطه شروع جدی جنگ تحمیلی دوم و سوم** دانست.

دولت آقای روحانی، به عنوان دستگاه اجرایی و ریاست شورای عالی امنیت ملی، آن‌گونه که توقع می‌رفت و با توصیه‌های رهبر شهید انقلاب در زمینه انتقام‌جویی، تنبیه متجاوز و هشدارهای شهید نصرالله درباره شهادت شهید سلیمانی همخوانی داشت، همراهی و حمایت لازم را از انتقام ترور شهید سلیمانی به عمل نیآورد تا دشمن را از خطای محاسباتی خود نسبت به واکنش جمهوری اسلامی و جایگاه و اثرگذاری شخصیتی مانند شهید سلیمانی (که به تعبیر خودشان، ژنرال سلیمانی را جدی می‌گرفتند) باز دارد. متأسفانه در بحث انتقام، همراهی و همکاری لازم صورت نگرفت.

با سعه‌صدر و خویش‌ن‌داری و بزرگواری رهبر شهید انقلاب، این موضوع به دلیل اهمیت **جمهوریت** (همان‌گونه که امام نیز به آن اهمیت می‌دادند) و نقش تعیین‌کننده دولت در تصمیمات، با تأمل دنبال شد.



در دهه نود و هم‌زمان با بحران‌های اقتصادی، حمایت‌های اقتصادی از نیروهای مسلح نیز به شدت کاهش یافت که همه این‌ها تأثیرات خود را در موضوعات مختلف بعدی پدیدار کردند.

فتنه بنزین و حادثه هواپیمای اوکراین

پس از ترور شهید سلیمانی، کشور با فتنه بنزین مواجه شد که ناشی از تصمیم اشتباه دولت در سال ۱۳۹۸ بود. به دنبال آن، حادثه هواپیمای اوکراین رخ داد که مجدداً سوالات، ابهامات و شبهات زیادی را برای عامه مردم کشور ایجاد کرد و آن‌ها را دچار سردرگمی نمود. این حوادث، مزید بر علت شد و در حوزه **تاب‌آوری مردم و سرمایه‌های اجتماعی**، چالش‌های جدی‌تری را در این بزنگاه‌ها ایجاد کرد.

انتخابات ۱۴۰۰ و روی کار آمدن دولت شهید رئیسی

پس از سال ۱۳۹۸ و با نزدیک شدن به پایان کار دولت دوازدهم، وضعیت نابسامان ادامه یافت تا اینکه در سال ۱۴۰۰، انتخابات برگزار شد. مشارکت در این انتخابات با حضور آقای رئیسی نسبتاً بهتر شد (حدود پنجاه درصد). با این حال، در فضای انتخابات، جریان اصلاحات و سازندگی همچنان برای به‌دست‌گرفتن مجدد دولت، تخریب‌های مختلفی را علیه کاندیدای انقلابی و ارزشی انجام دادند که ضربه اجتماعی آن در جامعه منتشر شد.

دولت شهید رئیسی، ویرانه‌ای از دهه نود را تحویل گرفت؛ با خزانه‌ای خالی و وضعیت بسیار خاصی که الحمدلله دولت شهید رئیسی، هم در عمل و هم در تأییدات رهبری، شروع بسیار خوبی داشت. طبیعتاً حداقل یک دوره چهارساله لازم بود تا آن دوره هشت‌ساله ناکارآمدی دولت یازدهم و دوازدهم، تا حدودی جبران شود.

اما در سال ۱۴۰۱، به بهانه حادثه و اتفاقی که برای خانم مهسا امینی رخ داد، **فتنه مهسا امینی** شکل گرفت و کشور در آن مقطع، به بهانه موضوع اجتماعی زنان، دچار چالش و بحران جدی شد. در همان سال، در محور مقاومت، **عملیات هفت‌اکتبر** توسط حماس رقم خورد که به تعبیر رهبر شهید بسیار لازم بود و رژیم صهیونیستی به قبل از هفت‌اکتبر برخواهد گشت. قرار بود اتفاقات و عملیات‌های مختلفی توسط رژیم در داخل و محور مقاومت شکل بگیرد که این لطف خفیه الهی شامل حال محور مقاومت و مردم شد.

فعالیت‌های دیپلماسی و ترور شهید رئیسی

در این مسیر، فعالیت‌ها و تحرکات جمهوری اسلامی، به‌ویژه دستگاه دیپلماسی با حضور شهید امیرعبداللهیان، بسیار فعال، پویا و مثمر‌تر بود. دشمن دید که آنچه سال‌ها ناکارآمدی در عرصه داخلی و انفعال و امید و امتیازدهی به دشمن در حوزه دیپلماسی را رقم زده بود، در حال ناکارآمد شدن و برچیده شدن است. به همین دلیل، باور اینکه **حادثه سقوط بالگرد شهید رئیسی** صرفاً یک اتفاق طبیعی بوده باشد، دشوار است. بسیاری از مسئولان و کارگزاران عالی‌رتبه اعلام کردند که امکانات و بضاعت آنها در تشخیص این موضوع کافی نبوده است. اما وقتی پس از این حادثه، جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان رخ می‌دهد، مشاهده می‌شود که این‌ها پازل‌هایی بودند که دشمن باید تکمیل می‌کرد تا بتواند طراحی خود را برای جنگ ترکیبی (از جبهه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و علمی) حفظ کرده و مسیر متخاصم خود را با قدرت ادامه دهد.



متأسفانه، حادثه سقوط بالگرد شهید رئیسی رخ داد و کشور مجدداً وارد چالش‌های انتخابات ریاست‌جمهوری و مشکلات خاص خود شد. در سال ۱۴۰۳، بحث **سقوط دولت بشار اسد** در سوریه، به دلیل مشکلاتی که بارها توسط فرماندهان نظامی، مستشاران نظامی ایران و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی به ایشان گوشزد شده بود اما جدی گرفته نشد، رخ داد. دشمن لازم داشت که قطعه دیگری از این پازل را تکمیل کند تا ارتباط جمهوری اسلامی را با محور مقاومت در حماس و حزب‌الله قطع نماید و با استفاده از جریان‌های مختلف در سوریه، توانست نظام بشار را ساقط کند.

انتخابات ۱۴۰۳ و اختلافات جریان‌های داخلی

پس از انتخابات ریاست‌جمهوری، با اختلافاتی که **جریان بدخیم اصولگرا** (همان‌گونه که در جریان اصلاح‌طلب نیز جریان بدخیمی وجود دارد) ایجاد کرد، مسائل حاشیه‌ای در اصل توجه قرار گرفته‌شد و در محاسبات خود، تمام موضوعات کشور و مقتضیات زمان را در نظر نگرفتند و آرمان‌خواهی را بدون واقع‌بینی در پیش گرفتند. این جریان انتظار داشت که پس از دولت شهید رئیسی، حتماً فردی تحت هر شرایطی و به هر قیمتی، ریاست‌دستگاه اجرایی را به دست گیرد تا بتواند راه شهید رئیسی را ادامه دهد. به همین خاطر، وارد طراحی و سناریویی شدند که هم از خارج از کشور (که سال‌ها طراحی می‌شد) و هم از داخل، افرادی این پازل را تکمیل می‌کردند. با عملیات‌های رسانه‌ای و اظهارات خود، سعی در دامن زدن به اختلافات و انتقال تنش‌ها از میان جریان غرب‌گرا و اسلام‌گرا به درون جبهه انقلابی‌گری و اصولگرا داشتند، به امید اینکه مردم و قشر اقلیتی که در انتخابات شرکت می‌کنند، دیگر به جریان روشن‌فکر و غرب‌گرا اعتماد نکنند و رأی ندهند. نتیجه این اختلافات، برای چندمین بار، تجربه تلخ انتخابات را تکرار کرد و توانستند در دو مرحله، انتخابات را به **جریان غرب‌گرا** (جریانی که همواره بر سازش، توافق، کنارگذاشتن آرمان‌ها و حل مشکلات اقتصادی با آمریکا و غرب تأکید دارد) واگذار کنند.

این جریان در سال ۱۴۰۳ مجدداً پیروز انتخابات شد. به‌وضوح مشخص بود که نیاز به تمرکز بر همان قشر باقی‌مانده در مشارکت انتخابات و اقلیتی که در انتخابات شرکت می‌کنند، وجود داشت؛ چراکه این‌ها قشربندی‌ها و گونه‌های مختلفی دارند و باید تحلیل شناختی و شناخت عمیق از آن‌ها صورت می‌گرفت تا مبتنی بر واقعیت تصمیم‌گیری شود و به دور از هرگونه احساسات، هیجان و عدم واقع‌بینی، کشور در مواجهه با طراحی دشمن مقاوم، بیمه و آماده شود. اما این آزمون و خطا مجدداً تکرار شد و دولت چهاردهم شکل گرفت.

شروع کار دولت چهاردهم با **ترور رهبر حماس، آقای اسماعیل هنیه**، در کشور ایران تجربه شد. پس از ترور شهید سلیمانی و حوادث بعدی، دشمن به راحتی اسماعیل هنیه را ترور کرد و پاسخی درخور، فراخور و بازدارنده که بتواند دستگاه محاسباتی دشمن را تغییر دهد، از سوی دولت ارائه نشد. باز هم دولت و جریان امیدوار به کاهش تنش‌ها از طریق گفتگو و مذاکره، در دستگاه تصمیم‌ساز دولت قرار داشت و نتوانست تصمیم مناسب را در جایگاه دبیر شورای عالی امنیت ملی اتخاذ کند. از آنجا که بحث **جمهوریت**، افکار عمومی، تاب‌آوری اجتماعی و سرمایه اجتماعی در همه تصمیمات کشور مهم است، طبیعتاً در تصمیمات مسئولان ارشد نظام نیز این موارد دیده می‌شود؛ چراکه مردم به اظهارات کارگزاران دستگاه اجرایی نگاه می‌کنند و همراهی مردم، وابسته به کارگزاران نظام است.

تحولات محور مقاومت و تشدید فشارهای اقتصادی

آنچه که پس از این اتفاق‌ها رقم خورد، در ادامه تحولات پس از هفت‌اکتبر، ترور شهید اسماعیل هنیه و عملکرد دولت چهاردهم بود که متأسفانه علی‌رغم شعارهای برنامه‌محور و مسأله‌محور، نخبگان و خبرگان را به طرح و برنامه دعوت می‌کرد، اما در عمل،



این رویکرد در اظهارات رئیس‌جمهور وقت شکل نگرفت و دولت نتوانست هم راه شهید رئیسی را ادامه دهد و هم کاستی‌های دهه نود را جبران کند. در نتیجه کشور سختی‌های این روزها را طی می‌کند و نهادهای دیگر کشور و نهادهای حاکمیتی در تلاش است تا این دولت بتواند حداقل‌ها را پیش برده و خود را حفظ کند تا وضعیت در حالت تعادل و حداقل‌های لازم حفظ شود.

در سال ۱۴۰۴، اتفاقاتی که در لبنان افتاد و تهاجم اسرائیل پس از تضعیف حماس و درگیر کردن حزب‌الله، محور دیگری از جبهه مقاومت را هدف قرار داد. ترور فرماندهان حماس، ترور فرماندهان حزب‌الله و ترور فرماندهان سپاه در سوریه و لبنان رقم خورد و همه این‌ها پاسخی درخور و مناسب که دشمن با ویژگی‌های درندگی و صهیونیستی خود را بازدارد، دریافت نکرد. این تحولات به سمت جلو حرکت کرد تا اینکه دشمن در محاسبات خود به این نتیجه رسید که باید به سمت ایران برود. وقتی محور مقاومت تضعیف شد، این فرصت را بهترین فرصت دانست تا به جمهوری اسلامی فرصت بازیابی ندهد؛ چراکه دولت در داخل نیز نتوانسته بود سرمایه اجتماعی و مدیریت لازم برای ایجاد امید در مردم را فراهم کند.

طراحی سناریوهای دشمن و اغتشاشات دی ماه

سناریوهای مختلفی در بازه‌ای که درگیری مستقیم با محور مقاومت با رژیم صهیونیستی داشتیم، طراحی شد. از بعد از جریان ۱۴۰۱ و فتنه مهسا امینی، کارفرمای عملیات‌های اغتشاش و خرابکاری در کشور تضعیف شد؛ چراکه دشمن درگیر محور مقاومت شده بود. تا اینکه اولین فرصتی که دشمن در کمین بود، فرا رسید. نارضایتی‌های مردم، فشارهای اقتصادی، تورم‌ها، موضوعات ارزی، طلا و سکه و ثابت نبودن شرایط اقتصادی، باعث شد که بازاریان اعتراضات مسالمت‌آمیزی را آغاز کنند. رهبر شهید نیز از این اعتراضات حمایت کردند و آن را به‌جا و درست دانستند. این اعتراضات قریب به بیش از یک هفته به طول انجامید تا اینکه دشمن در ادامه طراحی‌های خود و فرصت‌طلبی‌هایش، حادثه هجدهم و نوزدهم دی را رقم زد.

قبل از آن، موضوع **جنگ دوازده‌روزه** مطرح است که پس از تحولات محور مقاومت، دشمن به این جمع‌بندی رسید که هر آنچه باید از خارج از مرزهای ایران انجام می‌داد را انجام داده است و اکنون باید این جسارت را پیدا کند که در خردادماه سال ۱۴۰۴، با عملیات‌های موفق ناشی از ضعف حفاظت، ضعف حفاظت اطلاعات، ضعف پدافند غیرعامل و ضعف حفاظت از شخصیت‌های علمی، سیاسی و کارگزاران نظام، ترورهای گسترده‌ای را از دانشمندان هسته‌ای، فرماندهان نظامی و کارگزاران نظام در این جنگ دوازده‌روزه انجام دهد.

در روزهای اول جنگ دوازده‌روزه، در موضوع پدافند غیرعامل و واکنش در حوزه پدافند عامل و پاسخ‌های لازم، تأخیر چندده‌ساعته و چندساعته رخ داد. از یک جهت، این تأخیرها برای ما تهدید بود، اما از سوی دیگر، دشمن را دچار خطای محاسباتی کرد و برای ما فرصتی ایجاد نمود تا ضعف‌های خود را شناسایی کنیم. در برآیند کلی جنگ، ما به پیروزی رسیدیم و موفق شدیم مقاومت کنیم و دشمن را به این جمع‌بندی برسانیم که جنگ را در دوازده روز پایان دهد و به فضای مذاکره ببرد. این موضوع به ما کمک کرد تا شرایط جنگی کشور را جدی بگیریم، ضعف‌ها را جبران کنیم و برای جنگ‌های بعدی آماده شویم.

جنگ همه‌جانبه و ترکیبی دشمن

دشمن پیش از جنگ دوازده‌روزه و عینا در جریان آن، به این جمع‌بندی رسیده بود که برای مقابله با مقاومت و تاب‌آوری جمهوری اسلامی و ساختار مقاوم کشور، نیاز به یک **جنگ همه‌جانبه** دارد. در تکمیل جنگ اقتصادی، جنگ سیاسی، جنگ نرم و جنگ فرهنگی، لازم بود که جنگ سخت را به صورت حمله مستقیم، ورود از مرزها، فعال‌سازی گروهک‌های معاند و



سرویس‌های امنیتی و جاسوسی و گروه‌های تروریستی در داخل، به صورت همزمان انجام دهد تا فروپاشی از داخل شکل بگیرد. به همین خاطر، پس از جنگ دوازده‌روزه، به دنبال طراحی یک جنگ همه‌جانبه و ترکیبی رفت.

در اینجا لازم است اشاره‌ای به موضوع **جنگ شناختی** شود. موضوع شناخت و ادراک، آگاهی و محاسبات در همه حوزه‌های جنگ ترکیبی که دشمن رقم زد، دستگاه محاسباتی بخش‌های مختلف کشور را درگیر کرد. این تأثیرات هم در حوزه کارگزاران غرب‌گرا، هم در حوزه کارگزاران اصول‌گرای آرمان‌خواه، هم در جریان انقلابی اصول‌گرا و هم در عامه مردم که شاید درگیر موضوعات عمیق انقلاب اسلامی نبودند، اثرگذار بود. ابزارهای رسانه‌ای به شدت گسترده شده‌اند و شبکه‌های اجتماعی ابزاری بسیار مؤثر در جنگ شناختی، ادراک و تأثیرگذاری بر دستگاه محاسباتی قشرهای مختلف جامعه هستند تا همه ذهن‌ها را در مسیر و هدفی که دشمن طراحی کرده، قرار دهند.

نقش رهبری در خنثی‌سازی جنگ شناختی

در این مسیر، مقاومتی که رهبر شهید در سخنرانی‌ها، بشارت‌ها و اندازها برای قشرهای مختلف جامعه ایجاد می‌کردند بسیار راهگشا بود، کلام ایشان بارها این تأثیرات را خنثی و دشمن را ناامید می‌نمود. این تاب‌آوری و مقاومت از همین تبیین‌ها، بیانات، رهنمودها، گره‌گشایی‌ها از دولت، همکاری‌ها با دولت و همراهی‌ها با جمهوریت نظام نشأت می‌گرفت. همه این‌ها به این کمک کرد که در طول این پنجاه سال، مقاومت کشور بسیار بالا باشد و تاب‌آوری مردم حفظ شود. علی‌رغم جنگ همه‌جانبه‌ای که در عرصه‌های مختلف مردم درگیر آن بودند، این شگفتانه‌ای است که دنیا مشاهده می‌کند که چگونه جمهوری اسلامی با همه تحریم‌ها، وضعیت اقتصادی کشور را پیش برده و حفظ کرده است. با همه جنگ نرم رسانه‌ای و جنگ فرهنگی که در حوزه‌های مختلف جوانان و خانواده سال‌های سال رقم خورد، مقاومت فرهنگی مردم همچنان پابرجاست. در حوزه سیاسی، علی‌رغم شبکه‌های معاند، ماهواره‌ای و اجتماعی که با استفاده از هر گسل و فرصتی به دنبال اغتشاش، شورش و کودتا بودند، این مقاومت سیاسی و امنیت داخلی بود که نمی‌گذاشت کشور به لبه پرتگاه برود و دچار بحران‌های امنیتی جدی شود.

همه این‌ها نشان می‌دهد که ما در یک **جنگ تمام‌عیار** قرار داریم که شاید تا پیش از این، اگر بزرگان و دلسوزان و رهبر شهید اشاره می‌کردند، به دلیل عدم درک و فهم عمیق، حس نشده بود، اما اکنون بسیاری متوجه این واقعیت شده‌اند.

نقش علوم شناختی در جنگ و ضعف کشور در این حوزه

پس از جنگ دوازده‌روزه، دشمن به سمت طراحی کامل و عمیقی رفت که از فرصت نارضایتی اقتصادی مردم (که به دلیل ناکارآمدی دولت به حد خود رسیده بود) استفاده کند. **اتفاقات هجدهم و نوزدهم دی** رقم خورد که بار دیگر عملیات‌های رسانه‌ای و روانی سنگینی توسط دشمن ایجاد شد تا برای نظام هزینه ایجاد کند؛ از آمار کشته‌های ساختگی تا عملیات‌های فریب اذهانی. از سوی دیگر، ما ضعف‌های جدی در روشنگری و تبیین داشتیم که به وضعیت کشور دامن زد. همه این‌ها به دلیل ضعف ما در مواجهه با **جنگ شناختی** بود. آمریکا در سال ۲۰۲۵، چهار میلیارد دلار برای موضوع علوم شناختی هزینه کرد تا هم این حوزه را به عنوان نقطه قوت خود به کار گیرد، هم در داخل و هم در مواجهه با کشورهای استعماری در مسیر استکباری خود از آن بهره ببرد. ما در این حوزه ضعف داریم؛ علی‌رغم اینکه سال‌هاست موضوع علوم شناختی در کشور آغاز شده، اما نسبت به آنچه دشمن و دنیا به سمت آن حرکت می‌کنند، بسیار عقب هستیم و این حوزه مغفول واقع شده است. هر آنچه به حواس پهنجانه، شناخت، دستگاه عصبی و سیستم عصبی انسان و جامعه مرتبط می‌شود، نیازمند پرداخت عمیق است تا هم رفتارهای مثبت را رقم بزنند، هم از رفتارهای منفی جلوگیری کند و هم **تاب‌آوری شناختی** را در کشور ایجاد نماید.



جنگ رمضان و تحولات میدانی

همه این شرایط تا ماقبل جنگ رمضان، زمینه را برای دشمن فراهم کرد که امیدوار شود با ظرفیت‌هایی که دارد و ضعف‌هایی که به ظاهر از جمهوری اسلامی می‌بیند، بتواند کشور را به سمت **تجزیه** ببرد. در ادامه، به دلیل ناکارآمدی و ضعف رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، دونالد ترامپ (همان ترامپ ملعونی که شهید سلیمانی را با وقاحت و گستاخی ترور کرد) روی کار آمد. موضوعات ترامپ با جریان صهیونیست بسیار جالب و قابل تحلیل است. هرچند ترامپ اختلافات جدی با جریان صهیونیست داشت، اما آنچه آن‌ها را به یک نقطه مشترک رساند، این بود که ترامپ یک تاجر و قمارباز است که کل زندگی خود را با قمار پیش برده است. با توجه به محدودیت دوران ریاست‌جمهوری آمریکا، ترامپ در آن فضای دنیاگرایی، قدرت‌طلبی، جاه‌طلبی و تجارت و قماربازی، طبیعتاً به دنبال کشوری غنی مانند ایران بود که دارای نفت، مواد معدنی و موقعیت استراتژیک سوق‌الجیشی است. منطقه غرب آسیا منطقه‌ای بسیار ویژه است که برای کشورهای استعمارگر و استکباری بسیار طمع‌برانگیز است.

رؤسای جمهور قبلی آمریکا عاقلانه‌تر و واقع‌بینانه‌تر رفتار می‌کردند و در عین حال که به دنبال منافع خود در ایران و کشورهای منطقه بودند، سناریوهای مختلفی را امتحان کردند؛ در زمان جرج بوش، اوباما، بایدن و حتی خود ترامپ. اما دیوانگی و گستاخی ترامپ به حد اعلی رسید و با توجه به تحولات منطقه، محور مقاومت و وضعیت کشور، و از سوی دیگر، باند جنایتکار صهیونیستی که جنگ و مبارزه خود را با جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی وجودی می‌دید، به این جمع‌بندی رسید که مانع جدی که حامی کشورهای اسلامی و محور مقاومت بود را **مستقیماً** از سر راه بردارد. آمریکا و رژیم اسرائیل هر دو منافع خود را دنبال می‌کردند و **منافع اقتصادی و غارت منابع کشور**، موضوع مشترکی بین آن‌ها بود.

همه این موضوعات در کنار هم، آن‌ها را به این جمع‌بندی رساند که پس از جنگ دوازده‌روزه و اتفاقات دی‌ماه، باید کار را از رأس نظام جمهوری اسلامی تمام کنند. در محاسبات خود به این نتیجه رسیدند که باید رهبر ایران را ترور کنند تا با ترور ایشان، ساختار نظام از بین برود و نظام دچار بحران‌های جدی شود. به این خاطر، ترورهای گسترده‌ای را از کارگزاران نظام و فرماندهان نظامی شروع کردند که این ترورها در ۹ اسفند، با **ترور رهبر معظم انقلاب** انجام شد. هرچند این رویداد برای ملت ضایعه بزرگی بود، اما شهادت ایشان باعث شد که بسیاری از آسیب‌دیدگان و تلفات جنگ شناختی بیدار شوند و بسیاری از کم‌کاری‌ها در حوزه تبیین، جذب و روشنگری، به فرصتی تبدیل شود که مردم روشن شوند که دشمن وجودی آن‌ها اصلاً به فکر آزاد کردن ایران و آزادی مردم ایران و جایگزینی نظام بهتر نبوده است. مردم متوجه شدند که اگر نظام جمهوری اسلامی ساقط شود، استکبار جهانی این فرصت را به مردم نخواهد داد که دوباره خود را پیدا کنند و انقلابی رقم بزنند و کشور را به سمت تجزیه و نبود قدرت مرکزی خواهد برد. در این مسیر، مردم رشد بسزا و چشمگیری داشتند.

جنگ رمضان و تحولات میدانی

در فاصله جنگ دوازده‌روزه تا جنگ رمضان (جنگ تحمیلی سوم به مدت چهار روز)، بسیاری از ضعف‌های پدافندی و آفندی برطرف شد و **بلافاصله** پاسخ‌ها آغاز گردید. تمام آنچه تهدید شده بود که جنگ، منطقه‌ای خواهد شد، رقم خورد. کشورهای عربی که سال‌ها پایگاه‌های آمریکایی در آن‌ها شکل گرفته بود، همه درگیر شدند و در مدیریت افکار عمومی جهان نیز به درستی عمل شد. با نرمش قهرمانانه در مذاکرات (که در دو مرحله با حملات دشمن همراه بود)، هرچند مشکلاتی داشت، اما در جهت افکار عمومی بسیار مؤثر بود و به دنیا ثابت شد که ما جنگ‌طلب نیستیم اما جنگ‌بلد هستیم.



از سوی دیگر، فضای روانی که سال‌ها به مردم کشور القا شده بود که کارگزاران کشور به دنبال جنگ هستند یا جریانی کشور را به طعمه جنگ می‌برند، با این اتفاق در دولتی که همواره فضای خوش‌بینانه و تفاهم و توافق با دشمن را دنبال می‌کرد، شکسته شد و به بلوغ مردم کمک کرد که بدانند دشمن به این که چه جریانی در کشور حاکم است کاری ندارد، بلکه به دنبال اهداف و منافع خود است و از هر فرصتی استفاده می‌کند تا ایران را به تاراج ببرد.

حضور مردم در میدان و بعثت اجتماعی

با حضور اقدامات مؤثر نیروهای مسلح در میدان جنگ، حضور مردم در خیابان‌ها، اتفاقات خوبی رقم خورد. دشمن پس از هجدهم و نوزدهم دی، این را آزموده بود که می‌توان همزمان چند پروژه جنگ (ورود از مرز، جنگ در داخل و حملات هوایی) را داشت و منتظر بود که پس از بمباران مراکز انتظامی، قشر فریب‌خورده و باقی‌مانده از تدارک سرویس‌های جاسوسی، در جنگ رمضان وارد عمل شوند، اما حضور مردم در خیابان، این فتنه را خنثی کرد. این حضور، نشانه‌ای از مرحله بلوغ و **بعثت‌یافتگی مردم** بود؛ بعثتی اجتماعی که مدلی را نشان داد که مردم می‌توانند با حضور در خیابان حتی در دوران پساجنگ، مطالبات و اعتراضات خود را مطرح کنند، اعتراضات اقتصادی و برخورد با فساد را مطالبه نمایند ولی در مقابل دشمن نیز صف‌آرایی نمایند.

نقش دستگاه دیپلماسی و فضای مذاکرات

پس از آنکه دشمن دید نمی‌تواند مقاومت کند و با ادامه جنگ با بحران‌های جدی مواجه می‌شود، بحث آتش‌بس و صلح را مطرح کرد. هرچند صلح در جنگ وجودی برای ما معنا و مفهوم ندارد، اما آتش‌بس به معنای سکوت میدان را می‌پذیریم تا بتوانیم ضعف‌ها را برطرف، بازیابی و تاب‌آوری مردم را افزایش دهیم و در فضای دیپلماسی، حتی یک درصد هم که شده امتیاز بگیریم. ما فضای مذاکرات و تفاهم را زمین بازی می‌بینیم که جمهوری اسلامی تدارک دیده تا بهره‌برداری مطلوب خود را از آن ببرد. همان‌گونه که در فاصله جنگ دوازده‌روزه تا جنگ رمضان، تحولات چشمگیری ایجاد شد و ضعف‌ها برطرف گردید. هرچه بتوانیم با کمترین تلفات، کمترین درگیری و کمترین هزینه، کشور را پیش ببریم و اهداف محور مقاومت را تحقق بخشیم، بهتر از درگیری مستقیم و چالش‌های جدی است که ممکن است محدودیت‌ها و بضاعت کم، برای ما ایجاد کنند. جبهه دیپلماسی را در کنار جبهه میدان نظامی و خیابان، فضایی جدید با رویکردی نو می‌بینیم که می‌تواند به بازیابی در حوزه‌های مختلف کمک کند، ضمن اینکه آمادگی کامل برای درگیری مجدد وجود دارد؛ چراکه این درگیری واقعا وجودی است. تا زمانی که ترامپ در ریاست‌جمهوری آمریکا است و باند صهیونیست می‌تواند از او سواری بگیرد و او را مجاب کند که جنگ ادامه یابد، تحلیل بر این است که درگیری نظامی ادامه خواهد داشت، مگر اینکه اتفاق خاصی در درگیری‌های بعدی رقم بخورد. باید به صورت تدریجی، حضور آمریکا را از منطقه برطرف کنیم و با کمک جبهه مقاومت و عملیات‌های مختلف، حضور رژیم صهیونیستی را کم‌رنگ و در نهایت از روی نقشه محو کنیم.

ضرورت تفکر به دوران پساجنگ

برای تحقق این هدف، لازم است که به دوران پساجنگ نیز اندیشیده شود و مدل اقتصادی کشور مشخص گردد. همان‌گونه که در جنگ نظامی، ابزارهایی که دشمن داشت و ما را غافلگیر کرد، قابل شناسایی و مواجهه بودند، در حوزه اقتصادی نیز همین گونه است. مباحث ارز، وابستگی به اقتصاد جهانی، همگی حکم همان اف ۳۵های مخوفی را دارند که تصور می‌شد غیرقابل شکار هستند، اما نشان داده شد که قابل شکارند. در حوزه سرمایه اجتماعی و افزایش تاب‌آوری مردم در عرصه‌های مختلف، باید به انتظارات و مطالبات مردم پاسخ داده شود. نیاز به یک **انقلابی در درون انقلاب** داریم؛ یعنی یک **انقلاب ساختاری و نهادی** که



بتواند آنچه را که مردم را ناامید و نگران می‌کند، چه در افکار عمومی و چه در فضای آرمان‌خواهی، با هوشمندی و ظرافت پیگیری، برنامه‌ریزی و از فناوری‌های نوین در مدیریت و تصمیم‌سازی کشور استفاده کنیم. باید از آزمون و خطاهای گذشته درس گرفت و از توصیه‌ها و منویات رهبر شهید و امام راحل بهره‌مند شد.

اهمیت انتخاب آگاهانه و وحدت ملی

با انتخاب شایسته، دقیق، درست و الهی رهبر رشید، امید دوباره بازیابی شده است که می‌توان تحولات نهادی و جدی را در ارکان مختلف نظام رقم زد. تنها لازمه آن، دقت مردم در انتخاب‌هایشان است؛ چراکه انتخاب، بحثی در حوزه کارکردهای شناختی و ادراکی انسان است و نباید تحت تأثیر عملیات‌های روانی دشمن، احساسات و هیجان‌ها و حب و بغض‌ها قرار بگیرد. اکنون دشمن تلاش می‌کند وحدتی که حول رهبر رشید شکل گرفته و به واسطه دو جنگ اخیر در مردم ایجاد شده است، از طریق جریان انقلابی، جریان آرمان‌خواه و مردم کف خیابان، بر هم زده شود. این موضوعات، ضرورت تفکر به دوران پساجنگ را دوچندان می‌کند.

عدالت و عقب‌ماندگی‌های ساختاری

در دوران پساجنگ، باید به کارهای عقب‌افتاده بسیاری توجه کرد. رهبر شهید در بحث **عدالت** تأکید داشتند که در این حوزه عقب هستیم و باید عدالت را در عرصه‌های مختلف رقم بزنیم. این عدالت در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خود را نشان می‌دهد. برای تحقق آن، باید از **فناوری‌های نوین و علوم شناختی** با پیوست‌های شناختی در جبهه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، علمی و حتی در حوزه جنگ ترکیبی و جنگ نظامی استفاده شود تا بتوان کشور را بر اساس **واقع‌بینی** حفظ و پیش برد و با سعه‌صدر و تأمل، به آرمان‌هایی که امام راحل برای انقلاب ترسیم کرده، دست یافت.

ضرورت نظارت ترکیبی و منظومه‌ای

آنچه در حوزه نظارت و برنامه‌ریزی کشور واقعا به آن نیاز است، یک **نظارت ترکیبی، منظومه‌ای و سیستمی** است که صرفا حداقل ارتباط و پیوندها کافی نیست و باید به فکر حداکثر ارتباط و پیوندها با ارکان نظام و حاکمیت بود تا تصمیمات با کمترین خطا و ریسک و مبتنی بر واقعیت و داده اتخاذ شوند. با تحولاتی که به‌ویژه در حوزه اقتصادی ایجاد می‌شود، باید در اسرع وقت، **امید** را به نسل جوان (نسلی که آینده باید به آن‌ها واگذار شود) برگرداند. موضوع **وحدت و اتحاد مردم** بسیار جدی است و باید در ادامه تحولات منطقه، این وحدت حفظ و تقویت شود.

جمع‌بندی نهایی؛ ضرورت انقلاب نهادی و بهره‌گیری از علوم شناختی

بنابراین برای عبور از بحران‌های وجودی و رسیدن به ثبات در دوران پساجنگ، نیازمند یک **انقلاب نهادی و ساختاری** هستیم. این انقلاب باید در ارکان مختلف نظام رقم بخورد و با بهره‌گیری هوشمندانه از علوم شناختی و فناوری‌های نوین، پرهیز از اختلافات مخرب جناحی و تکیه بر انسجام ملی، نفوذ دشمن را خنثی کرده و مسیر مقاومت را تداوم بخشد. آزمون و خطاهای گذشته، به‌ویژه در حوزه انتخابات و مدیریت بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، نشان داده است که تنها راهکار مؤثر، حرکت به سمت یک **نظام تصمیم‌گیری مبتنی بر داده، واقع‌بینی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های مردمی** است. مردم در دو جنگ اخیر نشان دادند که با حضور خود، می‌توانند معادلات را تغییر دهند و این سرمایه عظیم، باید در دوران پساجنگ نیز



حفظ و تقویت شود. همچنین، توجه به علوم شناختی و افزایش تاب‌آوری شناختی در کشور، می‌تواند از تکرار خطاهای محاسباتی جلوگیری کرده و زمینه‌ساز تصمیمات راهبردی و هوشمندانه در مواجهه با جنگ‌های ترکیبی و شناختی آینده باشد.





مِتود

مرکز توسعه دانش مسئله محوری

    Mtood_ir

۰ ۲ ۱ ۹ ۱ ۰ ۹ ۳ ۴ ۲ ۴

۰ ۹ ۰ ۱ ۲ ۱ ۵ ۳ ۹ ۵ ۷

تهران، میدان ولیعصر، بلوار کشاورز، خیابان شوریده
تقاطع خیابان شوریده و پرویز، ساختمان سبحان، پلاک ۵، واحد ۳